أعوذُ باللَه منَ الشَّيطان الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم‌

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين‌

وَالصَّلوة والسَّلام عَلى سَيِّد المُرسَلين و أشرَف النَّبيّين‌

مُحمَّدٍ وَ آل ه الطَّيّبي ن الطّاه رين‌

وَاللَعنةُ عَلى أعدائهِم أجمِعين‌

إلى يومِ الدّين‌

 قُلْتُ: يا أَبَا عَبْدِاللَه! ما حقيقة العبوديَّة؟!

 قال: ثلاثة أَشياء، أنْ لايَرَى العبدُ لِنفسهِ فيَما خَوَّلهُ اللَه مِلكاً، لِأنَّ العبيدَ لَايكوُنُ لَهُمْ مِلكٌ، يرَوْنَ المَال مال اللَه، يضَعُونَهُ حَيثُ أمَرهُمُ اللَه بِهِ، وَلا يدَبّرُ العَبْدُ لِنفسِهِ تَدبيراً،

 بنده نسبت به امورش تدبیری نباید داشته باشد، نسبت به وضعش و حالش و موقعیتش. تدبیر به معنای ملاحظه كاریهایی كه طبعاً انسان را از رسیدن به مقصود دور می‌كند و در مسیر خلاف مقصود انسان را به حركت در می‌آورد و به جای زدودن زنگ اعتبارات و تعلّقات موجب توجّه و ارتكاز انسان به مسائل عالم كثرات می‌شود. این كلام امام صادق علیه‌السّلام بود كه عرض شد در این مسأله و در این عبارت رعایت نكاتی لازم است: مطلب اوّل رعایت تدبیر و تنظیم امور اجتماعی، دوم تنظیم و تدبیر امور شخصی در مسائل اجتماعی تقسیم كردیم مسائل را به مسائل حكومتی كه راجع به كیفیت قوانین حكومت انبیاء و حكومت اولیاء الهی مطالبی در حدّ اقتضاء مجلس به عرض دوستان رسید. البتّه همه مطالب گفته نشد و احتمال دارد كه در موقعیتهای دیگر نسبت به سایر مسائل اشاره‌ای بشود. مطلب دوّم مربوط به امور اجتماعی اعمّ از اشتغال، معاشرت و ارتباط با افراد است و مطلب سوّم مربوط به تدبیر امور در مسائل شخصیه.

 یكی از مسائلی كه متأسّفانه در میان ما مسلمانان رائج و دارج است و این مطلب به عنوان یك نقطه ضعف بسیار مهّم نسبت به سایر ملل و سایر اقوام مطرح‌

 هست مسأله تدبیر و تنظیم و تعهّد به امور اجتماعیست كه متأسفانه در میان ما مسلمانان و با كمال شرمندگی در میان افرادی كه خود را متعهّد به حركت در راه خدا می‌كنند دیده می‌شود با اینكه این همه از دستورات اسلام مبنی بر وفای به عهد و التزام به تعهّد و تنظیم امور از ائّمه معصومین علیهم السّلام و از اولیاء الهی در دسترس ما قرار گرفته ولی مع الأسَف گویا ما به همه چیز توجّه داریم غیر از این مسأله تعهّد اخلاقی و یا بالاتر از این اصلًا تعهّد شرعی به مطالبی كه بین افراد مطرح می‌شود. به طوری كه امروزه در میان اقوام و در میان ملل عدم تعهّد به مسائل اجتماعی و تعهّدات اجتماعی در میان ایرانیان ضرب المثل شده. وقتی می‌خواهند بگویند این شخص، فلانی هیچ روی كلامش حساب نكن می‌گویند مثل ایرانیها می‌ماند، یا وقتی كه می‌گویند روی حرفش اصلًا حساب نشود می‌گویند نگاه كن مثل ایرانیهاست. و از نقطه نظر صداقت می‌گویند ببین كه این آدم صادقی است یا آدم ...، می‌گویند مثل ایرانیهاست.

 و این تعبیر مرحوم مدّرس رحمة اللَه علیه ایشان می‌فرمودند وقتی كه رفته بودند در فرنگ یا از ایشان شنیده شده و همین طور از سید جمال هم این مسأله حكایت شده چون سید جمال بیش از ایشان در آن ممالك بود، می‌گفت: در آنجا از اسلام اثری هست و از مسلمانی خبری نیست، در ایران مسلمانند و از اسلام خبری نیست. و یا اینكه اینطور كه به نظر دارم ظاهراً گوته كه همان نویسنده‌

 معروف آلمانی هست از او نقل شده كه خیلی بر ضدّ اسلام مقاله داشت و اسلام و احكام اسلام را به استهزاء می‌گرفت، می‌گویند در یك مجلسی آن مبانی اصیل اسلامی را برای ایشان وقتی شرح كردند گفت: اگر اسلام این است كدام یك از ما مسلمان نیستیم. این نكته بسیار نكته، نكته مهمّی است كه مسأله عدم صداقت نسبت به تعهّدات و عدم وفای به تعهّد فی ما بین متأسّفانه با كمال شرمندگی در میان ما به صورت یك امر عادی در آمده و گویا در وادی اخلاق و در مكتب فطرت و وجدان این مسأله تعهّد هیچ گونه جایی ندارد.

 اگر ما به تمام روایات خصوصاً از أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام یك نظری بیندازیم، می‌بینیم كه این قضیه به عنوان یك قضیه فوق‌العاده مهم برای استقرار مبانی انسان ساز اسلامی، این مسأله مورد توجّه قرار گرفته، مسأله اتقان در عمل و مسأله استحكام و احكام در كار و صحّت عمل در ارتباطات اجتماعی و ارتباطات شخصی. آن كسی كه در انجام امور نسبت به مسائل اتقان و احكام ندارد نسبت به مسائل سلوكی هم هیچ‌گونه پیشرفتی ندارد. آن كسی كه نسبت به تعهّدات اخلاقیش و یا شرعیش بین افراد احساس وظیفه نمی‌كند نسبت به مسائل سلوكی یك سانت به جلو نمی‌رود، آن شخصی كه نسبت به قراردادهای ما بین طرفین احساس وظیفه‌ای ندارد و خدا را جدای از این مسائل، مسائل فی ما بین می‌داند در وادی سلوك و در وادی حركت بیش از یك مدّعی نیست. سلوك به معنای انطباق‌

 نفس با واقعیتها و با مسائل فطریست نه اینكه سلوك عبارت است از یك سری كارهایی انجام دادن و نمازی را خواندن و اورادی را گفتن و بعد به هر كاری دست زدن و به هر عمل خلافی اشتغال پیدا كردن و هر ارزشی را زیر پا گذاردن. دقیقاً به خاطر دارم در زمان طفولیت كه مرحوم والد ما با بعضی از اختلافات بین دوستانشان مواجه بودند در مسائل شغلی، آنها برای رفع اختلاف پیش ایشان آمده بودند، چند روز در منزل همین‌طور رفت و آمد می‌كردند. من در آن موقع سنّم حدود هشت سال نه سال، یك طفلی بود كه ما به عنوان به اصطلاح یك عضو زائد در یك گوشه مجلس می‌نشستیم و به مسائلی كه بین اینها ردّ و بدل می‌شد گاهی اوقات صدای اینها هم بالا می‌رفت و گاهی اوقات به تشاجر می‌رسید و اینها، ما توجّه می‌كردیم و خیلی خوشمان می‌آمد. می‌دیدیم كه هر چه اینها با هم داد و بیداد می‌كنند و بر سر همدیگر می‌زدند ما بیشتر كیف می‌كردیم. خوشمان می‌آمد كه خوب مجلس سوت و كور نیست الحمدلله.

 ولی در همان موقع یادم هست به تنها چیزی كه فكر می‌كردم این بود كه اینها سالكند؟ اینها افرادی بودند كه شاگرد فلان آقا بودند؟ اینها همان افرادی بودند كه مدّعی رفاقت با مرحوم آقا هستند؟ اینها همان افرادی هستند كه در مجالسشان حافظ می‌خوانند و دعای جوشن می‌خوانند و دعای سمات و اینها می‌خوانند اینها همانها هستند؟ یعنی برای یك طفل هشت ساله، نه ساله این مسأله قابل هضم نبود.

 چرا؟ چون راهی را كه من می‌دیدم آن راه، راه خلاف فطرت و خلاف وجدان بود. تو برو تمام دیوان حافظ را از اوّل تا آخرش بخوان آن دیوان تو سرت بخورد، وقتی كه صبح در میان اجتماع و در ارتباط با افراد دیگر با كار خودت و با راه خودت به همان حافظ و مكتب حافظ خیانت بكنی این چه حافظ خواندنی است؟ و این چه دعای جوشن خواندنی است؟ و چه ذكر گفتنی است؟ آیا صحیح است كه یك شخص كه خود را منتسب به فلان كس می‌داند در بازار، در اجتماع از نقطه نظر عمل به نحوی باشد كه بگویند نگاه كن، ببین این شاگرد فلانیست آنوقت افراد بی بند و بار اخلاقی بیایند فرد را و مكتب آن فرد را مورد تمسخر قرار بدهند برای چی؟ برای اینكه او یك فرد لاابالی در ارتباط با مسائل اخلاقیست، در ارتباط با تعهّدات است. درست. این نیست. این راه و روش سلوك نیست، این راه و روش افراد عادّی اجتماع نیست چه برسد به افرادی كه مدّعی پیروی راه بزرگان هستند. یك روز در روز جمعه چون بنا دارم بر اینكه در مطالبی را كه عرض می‌كنم اكثراً از خود مطالبی كه از مرحوم پدرم در این ارتباط شنیدم برای رفقا و دوستان عرض كنم یك روز یادم است در روز جمعه مرحوم آقا راجع به این آیه شریفه داشتند برای رفقا در مسجد قائم طهران، داشتند صحبت می‌كردند كه‌

 (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا)[[1]](#footnote-1) در كتاب، اسماعیل را ذكر كن.

 البتّه مقصود از حضرت اسمعیل در این آیه آن طوری كه در بعضی از روایات استفاده می‌شود حضرت اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم نبوده، اسماعیل دیگری بوده یا ممكن است همان هم باشد علی‌كلّ‌حال اسمعیل دیگری داشتیم از انبیاء كه این آیه راجع به اوست‌ (إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا) وقتی كه حرفی را می‌زد روی حرفش می‌ایستاد، وقتی یك مطلبی را می‌گفت روی آن مطلب تكیه می‌كرد. اینطور نبود كه بگوید من این كار را برای شما انجام می‌دهم وبعد برود دنبال كارش، اینطور نبود كه بگوید این مبلغی را كه من از شما قرض می‌گیرم در دو ماه دیگر می‌دهم و بعد برود دنبال كارش. اینها همه خلاف است و خلاف اسلام است و خلاف شرع و حرام است. اینطور نبود كه در تعهّد نسبت به افراد یك مطلبی را مطرح كند و شخص را در انتظار آن تعهّد قرار بدهد و بعد بگوید نشد. نخیر (إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ) در وعده‌ای كه می‌داد صداقت داشت، استوار بود یعنی چی؟ یعنی سرش اگر می‌رفت وعده‌اش نمی‌رفت این را

 می‌گویند (صادِقَ الْوَعْدِ) ایشان راجع به این مسأله صحبت می‌كردند و بعد وارد مسائل اخلاقی و مسائل شرعی شدندكه یك انسان بما هو انسان تا چه رسد به اینكه این انسان مسلمان هم باشد، این انسان شیعه باشد و خود را به عنوان شیعه در جامعه مطرح كند شیعه‌ای كه خود را پیرو امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌داند شیعه‌ای كه خود را پیرو امام سجّاد علیه‌السّلام می‌داند كه فرمود: واللَه آن شمشیری كه با او سر پدرم را جدا كردند اگر در منزل من به امانت بگذارند من آن شمشیر را به صاحبش بر می‌گردانم.

 شیعه‌ای كه پیرو شخصی است كه خود را اوّل متعهّد و اوّل صادق نسبت به تمام ارزشهای فطری و ارزشهای انسانی در میان ملل قلمداد كرده است. و با شعار «بُعثْتُ لِأتَمِّمَ و مَكارِمَ الأخّلاقِ» من مبعوث شدم تا اینكه مكارم اخلاق و كرامتهای والای انسانی اخلاقی را به انتها برسانم، و پس از احكام شرعی و تشریع الهی من دیگر حكم تشریعی مافوقی و حكم اخلاقی و قانون تربیتی مافوقی وجود نداشته باشد. این شیعه این مرد درست؟ باید به چه نحو باشد؟ باید به این نحو باشد كه اگر در میان افراد آمدند گفتند صداقت را از كه می‌آموزی؟ بگویند از این شیعه، وفای به عهد را از كه می‌آموزی؟ بگویند از این شیعه، تعهّد نسبت به مسائل طرفین و ...؟ از این شیعه، استحكام و اتقان در امور و محكم كاركردن و دقیق كاركردن و

 لاابالی و سرسری ازكنار یك مسأله نگذشتن تمام اینها از این شیعه باید یاد گرفت از این شیعیان باید یاد گرفت. درست. خُب الآن هستند در میان اقوام و در میان سایر ملل افرادی كه خب واقعاً كارشان كار صحیح است.

 یك روز عرض كردم الآن در میان اقوام در دنیا هستند. اینطور نیست كه قضیه نباشد اینطور و مسلمان هم نیستند و مراجعه ندارند، محكمه ندارند، دادگاه ندارند، قانون به اصطلاح بگیر و ببند ندارند. همه بر طبق وظیفه خود حالا یا بر اساس اخلاق و فطرت یا براساس یك حركت یك روال و ماشینی در آن مسأله‌اش ما خیلی نظر نداریم، نسبت به تعهّد مسائل اخلاقی خب اینها پای بند هستند. امّا ما چطور ما هم همین‌طوریم؟ بعد ایشان در آنجا یك مثال زدند یكی از دوستان آمده بود و كارش كار سیم پیچی بود. برق منازل، سیمهای برق منازل را می‌كشید و لامپ و این چیزها را. رفته بود یك سیمی را در یك فرض كنید كه جایی قرار بدهد به جای اینكه هواكشی بگذارد لامپی بگذارد آن وسیله آماده نبود همین‌طور یك نواری به طور نه محكم سرسری یك نواری گذاشته بود آنجا و رفته بود. بعد از اینكه خُب از این قضیه هم مدّتی گذشته بود. بعد از یك مدّتی یكی از دوستان می‌رود در آنجا مشغول تمیز كردن و اینها می‌شود غافل از اینكه این نوار خوب پیچیده نشده، خوب این نوار آن رعایت مسائل ایمنی در این نوار قرار نگرفته. این می‌رود ظاهراً مكان هم مرطوب بوده همین كه نزدیك می‌شود و دستش می‌خورد

 یك مرتبه حالتی برایش پیدا می‌شود خیلی حالت عجیب، حالت برق گرفتگی و پرت می‌شود اصلًا مدّتی بیهوش بوده. و خیلی خدا به او رحم كرد نسبت به آن. بعد مرحوم آقا یادم است آن روز می‌گفتند این عملی كه این شخص انجام داده است این عمل، عمل غیر الهیست.

 خُب حالا بگوییم ما سالك هستیم، نماز شب هم می‌خوانیم، ذكر هم می‌خوانیم. عمل عمل غیر الهیست، درست. باید، خود ایشان هم خُب اهل فنی و این چیزها بودند دیگر، باید آن شخصی كه می‌داند الآن این سیم به این وسیله متّصل نیست باید آنچنان عمل كند كه كاملًا از نقطه نظر ایمنی بتواند كه آن به اصطلاح ما آن استمدادهای ایمنی را نسبت به او انجام بدهد این می‌شود عمل، عمل سالكانه. تصوّر نكنید معنای سلوك فقط دعا گفتن است. نخیر دعا گفتن مایه‌ای ندارد.

 امام سجّاد علیه‌السّلام می‌فرماید، امام سجّاد می‌فرماید: به نماز و روزه مردم نگاه نكنید، این را من اضافه می‌كنم نماز و روزه مایه‌ای ندارد شما برای ورزش هم كه شده می‌توانید بلند شوید چند ركعت نماز بخوانید، یا اینكه خواب مثلًا نیمه‌های شب از سرتان می‌پرد بلند می‌شوید خُب حالا چكار كنیم خوابمان نمی‌برد خوب حالا می‌آییم یك منّتی هم سر خدا می‌گذاریم چند ركعتی هم نماز بخوانیم مایه‌ای نمی‌برد. نماز خواندن مایه‌ای نمی‌برد، روزه گرفتن مایه‌ای نمی‌برد تازه‌

 صحت و سلامتی هم برای انسان می‌آورد درست شد. آنچه كه مایه می‌برد تعهّد اخلاقی و تعهّد شرعی است نسبت به مطالبی كه بین طرفین می‌گذرد، آنچه كه مایه می‌برد به كار انداختن و توجّه به این است كه الآن یك فرد در انتظار و در فكر این قضیه دارد به سر می‌برد، یك فرد دارد وقت خودش را برای این مسأله گذاشته، یك فرد در انتظار رسیدن به این مطلب است و این شخص دست توی جیبش می‌كند و همین‌طور توی خیابان راه می‌رود انگار نه انگار، این انسان اسلام ندارد، این انسان مسلمان نیست گرچه بگوید من مسلمانم، گرچه بگوید من سالكم، گرچه بگوید من شیعه هستم، نخیر. مسلمان آن كسیست كه حداقل كاری را كه انجام می‌دهد اینست كه خودش را با حداقل مبانی و تكالیف الهی وفق بدهد.

 بعد مرحوم آقا می‌فرمودند: وقتی كه به مردم قول می‌دهید یك كاری را برای آنها در یك هفته انجام بدهید باید در رأس هفته كار تمام شده باشد. هشت روز نباید بشود. وقتی كه به مردم قول می‌دهید این عمل را برای آنها انجام بدهید در اساس یك مسأله باید به قانون شرع و به تكلیف الهی باید سر وقت این مسأله را تحویل بدهید، زیرا افكار شخص و انتظار شخص را شما در گرو خود گرفتید. نه اینكه امروز نشد فردا، پس فردا، هفته دیگر، دو هفته دیگر، یكسال دیگر، دو سال دیگر و إلی آخر. این عمل عمل اسلامی نیست و كسی كه به این نحو عمل می‌كند بداند در آن موقع مسلمان نیست. نیست مسلمان. مسلمان كسیست كه قول كه‌

 می‌دهد به افراد باید قبل از مسائل خود به مسائل آن قول بیندیشد نه اینكه برود سرش را بگذارد روی متكّا بگیرد بخوابد خُب حالا هم نشد هم نشد. نه وقتی كه نسبت به افراد تعهّد دارد باید قبل از پرداخت به مسائل خود و خانواده خود به آن تعهّد شرعی و تكلیف شرعی كه خدا برایش قرار داده باید به او بیندیشد. حالا این كار را می‌كنیم حالا آن كار را می‌كنیم این مسافرتمان را می‌رویم این پول را خرج می‌كنیم، آن را می‌خریم، آن كار را انجام می‌دهیم، بعد نشد هم نشد و این‌طور شد خُب خدا یك جوری رد می‌كند. نخیر این خبرها نیست.

 همه ما باید بدانیم تمام تخلّفهایی كه در تعهّدات شرعی و تعهّدات اجتماعی داریم دقیقاً بر نفس ما اثر منفی بسیار خطرناكی ایجاد می‌كند و دقیقاً بر روح ما و سلوك ما اثر فوق‌العاده سلبی به وجود می‌آورد، بطوری كه در چهره‌ها هم این مساله ممكن است مشاهده بشود چرا؟ آنوقت می‌آیند به آدم می‌گویند آقا ما حركت نكردیم، آقا چكار كنیم فلان كنیم؟ آقا چكار كنیم آنجور كنیم؟ آقا چكار كنیم؟ چكار كنیم ندارد. چكار كنیم ندارد. شما به وظیفه‌ات عمل نكردی، شما به تكلیفت عمل نكردی، شما نسبت به مسائل سست گرفتی بله؟ خُب همین است معنایش. شما مسائل را آنطوری كه باید مورد توجّه قرار ندادی، شما اتقان در عمل و اتقان در كار را مدّنظر قرار ندادی.

 رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم وقتی كه سعد بن معاذ كه از صحابی بزرگ بود از دنیا رفت قبر كندند برای او. تشییع كردند و حضرت فرمودند كه من می‌بینم كه ملائكه زیر جنازه سعد بن معاذ را گرفته‌اند و دارند او را به سمت قبرستان می‌برند، در همین قبر عرض كنم كه مدینه، بقیع در آنجا سعد بن معاذ در آنجا مدفون هست و در قبرستان بقیع بسیاری از صحابه بزرگ مدفون هستندها بسیاری از افراد از اقوام رسول خدا از اقوام اهل بیت چون همه آنها در مدینه بودند دیگر اكثر آنها عمرشان را و حیاتشان را در مدینه گذراندند.

 بنابراین انسان با قبرستان بقیع نباید به عنوان یك قبرستان عادّی توجّه كند. باید بداند كه در هر وجب به وجب این قبرستان بزرگی و ولیی از اولیاء خدا در آنجا مدفون است. با احترام انسان نسبت به این قبرستان باید یاد كند. درست؟ وقتی كه، خدا اگر قسمت كند برای همه كه به زیارت اعتاب مقدّسه و مدینه و مكّه مشرّف بشوند، رفقا این مسأله را فراموش نكنند كه تمام قبرستان بقیع حكم حرم امام علیه‌السّلام را دارد. وقتی كه وارد قبرستان می‌شویم باید كنار در، كفشهای خود را در بیاوریم. با پای برهنه وارد قبرستان بقیع بشویم. هم كنار قبور ائمّه بقیع حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السّلام و حضرت سجّاد علیه‌السّلام و حضرت امام باقر علیه‌السّلام و حضرت امام صادق علیه‌السّلام كه این چهار تا در همان قسمت جلو قرار گرفته‌اند. مبادا كسی با كفش برود و مشغول زیارت بشود!

 و همین طور من، مرحوم آقا از ایشان اطّلاع دارم و دیدم كه نسبت به زیارت سایر قبور مانند قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا كه یك قدری پایین‌تر هست و یا سعد بن معاذ كه پایین‌تر قرار دارد و سایر قبور محترمه از اولیاء خدا و اهل بیت پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلم، من دیدم خود مرحوم آقا تمام این‌ها را با پای پیاده می‌رفتند به جهت احترام. علی كلّ حال این قبرستان بسیار قبرستان پر نور و قبرستان غیر عادیست.

 وقتی كه رسول خدا داشتند سعد بن معاذ را در قبر می‌گذاشتند این لحدی كه روی قبر داشتند می‌چیدند دیدند خود حضرت رفتند پایین و خودشان تلقین خواندند و خودشان كفن را باز كردند و برای این صحابیشان خلاصه خیلی حضرت اهتمام در این جا به خرج دادند كه مورد توجّه همه قرار گرفت و خلاصه خیلی. و جالب اینجاست كه این احكام در عمل و احكام در مسائل را ما در اینجا نگاه كنیم ببینیم كه هر چیزی به جای خودش محفوظ. رسول خدا وقتی كه داشتند لحد را می‌چیدند، خوب این سنگها و خشتها را در كنار هم قرار می‌دادند و خُلل و فُرج اینها را می‌گرفتند روزنه‌ها را مسدود می‌كردند. خیلی دقّت می‌كردند كه ... این عمل عمل پیغمبر ماست. مسأله، مسأله عادی نیست حالا ما بودیم چكار می‌كردیم؟ دو تا بیل خاك می‌ریختیم و تمام. نه عمل، عمل پیغمبر ماست. به پیغمبر عرض كردند یا رسول خدا این كه قبر است و این، شایستگی این همه‌

 اهتمام را ندارد. حضرت فرمودند: بله من هم می‌دانم و حتّی خود من هم یعنی این را حالا ما از زبان پیغمبر بگوییم چون در روایات و در سنّت اسلامی هست حتّی خود من هم دستور به عادی سازی قبرستان می‌دهم، خود من هم می‌گویم باید قبرستان عادی باشد، افرادی كه وارد قبرستان می‌شوند آن جنبه عبرت برای آنها احراز بشود. از عالم پس از مرگ و از این مرتبه امور اینها عبرت بگیرند. و توجّه به نفس قبور و ارتحال برای آنها باشد. زرق و برق كردن قبرستان، تمام اینها خلاف شرع است. قبرستان را به صورتی در آوردن كه دارای گل و بلبل و درخت و سرو و سنبل و اینها باشد و دسته گل و اینها بردن، تمام اینها از سُنن غربی است و سنّت، سنّت خلاف اسلام است. در قبرستان فقط و فقط باید جنبه عبرت باشد. قبر، قبر عادی باشد. نباید قبر را بالا بیاورند. فقط برای افرادی كه خُب اینها محّل توجّه هستند و باید یك مقداری بالا باشد تا اینكه خصوصیتی پیدا بكند از میان بقیه، بزرگی هست در یك قبرستانی هست. امّا اضافه بر این مقدار نخیر، قبر باید قبر عادی باشد، مسطّح باشد. حالا یك سنگ عادی هم رویش بیندارند برای مشخّص شدن كه بروند فاتحه بخوانند، این مقدار اشكال ندارد. امّا اضافه بر این مقدار، سرسبز كردن و آن را از آن حالت اعتبار و عبرت گذاری در آوردن، تمام اینها خلاف است. درست شد؟ باید قبرستان، قبرستانی باشد كه انسان وقتی وارد آن قبرستان می‌شود حالش تغییر كند. نگاه به این قبور كه می‌كند همه در اینجا

 افتاده‌اند، خود را داخل در این قبور احساس كند، آن جنبه تعلّق به دنیا و تعلّق به پشت سر در وارد شدن به قبرستان از او باید گرفته بشود. هنگام خروج از قبرستان با هنگام ورود او باید تفاوت داشته باشد. درست شد؟ حالا ما می‌رویم در قبرستانها انگار وارد یك پارك شده‌ایم. وارد قبرستان می‌شویم انگار وارد یك جای با سرسبز و خرّم. و می‌گویند خُب بالآخره بازمانده‌ها می‌آیند دلشان شاد می‌شود و اینطور می‌بینند. نه بازمانده كیست؟ الآن باید بازمانده از این گذشته عبرت بگیرد و این قبور او را برای خود فرض كند. التفات می‌كنید و خود را به جای او قرار بدهد تا بتواند این حركت برای او مفید باشد و این رفتن موجب تنبّه او باید بشود. درست شد؟

 رسول خدا فرمودند: بله من هم خودم همین‌طور هستم و خودم هم توصیه به این می‌كنم ولی دستور من این است: حضرت فرمودند: رحم اللَه من عَمِل عملًا صالحاً فَأتْقَنَه‌ خدا پدر و مادر آن كسی را بیامرزد كه وقتی كه یك كار صالح، كار فاسد كه آنكه هیچ، اصلًا بحثش نیست، یك كار صالحی را كه انجام می‌دهد درست انجام بدهد. اوّلًا كار، كار صالح باشد فاسد نباشد، كار شبهه ناك نباشد، كاری كه در آن شك و شبهه وجود دارد نباید باشد. ثانیاً، اتقنه‌ محكم باید انجام بدهد، درست باید انجام بدهد. بعد به واسطه یك مسأله‌ای اینها از بین می‌رود، خُب می‌رود آن یك مطلب دیگر است. آن یك مسأله دیگر است. درست شد؟

 آنوقت در همین جا این نكته مورد نظر من است كه هر چیزی در جای خودش مورد حساب است. بعضی‌ها نسبت به سعد بن معاذ احساس غبطه خوردند ای كاش ما هم بجای او بودیم. خوشا به حالت ای سعد اینطور بودی رسول خدا آمده در قبر كفن تو را باز كرده. خودش برای تو لحد قرار داده. خودش قبر تو را آماده كرده خُب یك همچنین چیزی برای شخصی. حضرت فرمودند: نه نه اینطور نیست مسأله هر چیزی در جای خودش است. الآن شما نمی‌دانید كه این عذاب قبر چه طوری این، فشار قبر نه عذاب قبر، این فشار قبر چطور این بدن سعد را در میان خودش فشرد و چطور او را در میان خود گرفت و در تحت فشار عجیب و شدیدی قرار داد. خیلی همه تعجّب كردند، چطور یا رسول اللَه؟ حضرت فرمودند: زیرا این شخص در میان اهل خود و در میان خانواده خود سوء خلق داشت، با زن و بچّه خود سوء خلق داشت، برای همین مسأله فشار قبر آمده او را گرفته. خیلی مرد بزرگی است‌ها، پیغمبر اینطور می‌كند، ملائكه در تشییع او شركت می‌كنند خودش برای او اینطور می‌كند، ولی چون آن عمل خلاف را در دوران حیات انجام می‌داد اینجا باید حسابش را پس بدهد و از این مسأله باید عبور كند. هر چیزی باید به جای خود و درست قرار بگیرد این می‌شود دین متقن. دینی كه سرسری نیست، دینی كه تمام اسّ و اساسش بر اتقان است.

 لذا در تمام مسائل ما این مسأله اتقان را می‌بینیم این مسأله اتقان را مشاهده می‌كنیم، این مسأله احكام را مشاهده می‌كنیم. كلام اولیاء و كلام بزرگان را وقتی كه ما ملاحظه می‌كنیم می‌بینیم نسبت به هر كسی و نسبت به هر شخصی با اشتغال او و با امور اجتماعی او توصیه به بهترین می‌كردند. اگر یك شخصی طالب بود طالب علوم دینی بود وقتی كه می‌خواست مشغول بشود می‌گفتند یك دقیقه وقتت را بیخود نگذران. این عمری را كه خدا به تو داده است برای تحصیل علوم، ایشان می‌فرمودند اگر ده برابر كند باز هم جا دارد. اگر ده برابر بكند باز هم نیاز به تحصیل و نیاز به استدراك و صعود از قلل فهم و ادراك وجود دارد. همیشه ایشان در توصیه‌شان به بهترین توصیه می‌كردند. وقتی كه یك نفر طالب علوم دینی بود می‌گفتند یك ساعت وقتت را نباید تلف كنی، یك دقیقه وقتت را تلف نكن. تمام امور را مقدّمه برای رسیدن به درس قرار بده. برای درست نگو من كار دارم برای كارهایت بگو من درس دارم. مباحثه‌ات را باید اینطور بكنی، پیش مطالعه را باید اینطور بكنی. درس را باید اینطور بخوانی، باید تمام همتّت رسیدن به آن آخرین قلّه از مراتب علمی باشد این توصیه‌ای كه ایشان می‌كردند.

 راجع به دوستانی كه در سایر رشته‌ها بودند فرض كنید رشته‌های مهندسی و پزشكی و سایر مسائل و علوم دانشگاهی بودند، می‌گفتند باید به آخرین مرتبه از آن اشتغالی كه دارید برسید. هیچ وقت به كم اكتفا نكنید. اگر پزشك می‌خواهید بشوید

 باید پزشك متخصّص یا فوق متخصّص بشوید، اگر به یك تجربه‌ای می‌خواهید برسید باید به بهترین برسید. اصلًا به طور كلّی طرز تفكّر ببینید این مسأله آن مسأله‌ای است كه من می‌خواهم به آن نتیجه برسم‌ها! طرز تفكّر یك ولّی الهی بهترین است. چرا؟ چون نظام آفرینش بر بهترین قرار گرفته. خودشان در مراجعاتی كه به افراد داشتند، در مراجعاتی كه به اطبّاء داشتند به بهترین طبیب در همان رشته خودش مراجعه می‌كردند. مثلًا داخلی خُب در آن موقع كه بود، چشم در آن موقع كه بود مثلًا گوش و حلق و بینی در آن موقع كه بود.

 یك مرتبه من فرض كنید كه بنده زاده كه مریض شده بود برده بودم در مشهد پیش یكی از همین اطبّاء، اطبّاء اطفال بود خوب هم بود ولی خُب حالا در همان حّد، در آن رتبه اعلا و اینها نبود ولی خُب بالاخره طبیب بود و طبیب خوبی بود. وقتی ایشان شنیدند گفتند: چرا پیش فلان كس نبردید؟ چرا پیش فلان كس نبردید؟ ببینید خُب این چه مسأله‌ای را می‌خواهد نشان بدهد؟ این را می‌خواهد نشان بدهد كه یك سالك باید در هر قدمی كه بر می‌دارد متقن باشد. تصّور نكنید این فقط یك مسأله ظاهریست نخیر او به این نحو بود تا به این مرتبه رسید. اگر در فكر او و در راه او و در مسیر او این نحو نبود به این نحو نمی‌رسید و به این مرتبه نمی‌رسید. البتّه هر شخصی بنا بر استعداد خودش. لازم نیست كه حالا فرض بكنید كه هر شخصی مثلًا می‌تواند به هر مرتبه‌ای برسد یا هر رتبه‌ای را بخواهد حیازت‌

 بكند نخیر. افراد استعدادات مختلفی دارند، ولی صحبت در این است در آن مقدار كششی كه وجود دارد و در آن مقدار وسعتی كه وجود دارد در همان مقدار كوتاهی روا نیست. این نظام آفرینش كه بر نظام احسن و اتقن قرار گرفته است اگر انسان بخواهد به سمت این نظام اتقن كه نظام تكوین است با تربیت و با تبعیت تشریع بخواهد حركت بكند باید خود را ملزم كند كه طبق آنچه را كه برای او خدای تعالی مقرّر كرده است باید بر طبق او باشد. اگر نباشد ضرر می‌كند، ضرر می‌كند. یعنی اگر انسان نسبت به تعهّدی كه دارد نسبت به اتقان در مسائلی كه دارد بخواهد كوتاهی كند این مسأله قطعاً در نفس او اثر منفی می‌گذارد. مسأله از هم جدا نمی‌شود.

 لذا یكی از بسیار، یكی از، بلكه یا می‌توانم بگویم مهّم‌ترین و پر اهمیت‌ترین مسأله‌ای كه برای سالك وجود دارد مسأله یقین و استحكام به راهی است كه دارد آن راه را می‌رود. افرادی كه دچار شك و وسوسه هستند، وسوسه در مسائل ظاهری اینها به هیچ وجه من الوجوه در مسائل سلوكی پیشرفت ندارند. اگر صد سال نماز شب بخوانند حركت نمی‌كنند چون سلوك با وسوسه مخالف است، در تعارض است، در دو نقطه مخالف هستند. كسانی كه وسوسه دارند نسبت به طهارات و نجاسات وسوسه دارند، كسانی كه نسبت به انجام یك عملی مرتباً دچار وسوسه می‌شوند، مرتباً دچار شك می‌شوند اینها هیچ حركت سلوكی ندراند و

 اصلًا شكّ با حركت سلوكی و با راه خدا منافات دارد. كسانی كه نسبت به مسائل احتیاط می‌كنند افرادی كه مرتباً احتیاط می‌كنند. در احكام شرعی مرتباً احتیاط می‌كردند اینها آن عمل شرعی تأثیر معنوی در آنها ندارد. و به شدّت نسبت به افرادی كه به جای فتوا و به جای اجتهاد مرتباً مردم را دعوت به احتیاط می‌كردند ایشان معترض بودند. می‌گفتند می‌توانی فتوی بده، نمی‌توانی نده. این احتیاطها چیست؟ چرا احتیاط چیست؟ احتیاط یعنی عدم یقین به حكم، شكّ در حكم، شكّ در تكلیف، مكلّف وقتی كه می‌خواهد یك عملی را انجام بدهد نمی‌داند این درست است یا آن درست است كدام؟ بالآخره در آن عملی كه انجام می‌دهد چه نیتی بكند؟ می‌فرمودند: آن عملی برّنده و قاطع تعلّقات و حركت دهنده برای نفس به سوی تعالیست كه آن عمل، عملی باشد از روی جزم، عملی باشد از روی یقین. این عمل من است كه دارم انجام می‌دهم این تكلیف من است كه دارم انجام می‌دهم. این را انجام بدهم و آن را هم انجام بدهم نمی‌دانم كدام یك از این دو درست است این نمی‌تواند كاری انجام بدهد. البتّه این مسأله نسبت به مسئله عبادیست‌ها. نسبت به مسائل عادی خود احتیاط گاهی اوقات خودش موجب احكام در عمل است.

 فرض كنید كه یك طبیبی خُب آن مرض برایش مشخّص نشده از میان بیست تا احتمال از میان سی تا احتمال دو احتمال را برایش منجّز است، خُب باید

 برای هر دو دوا بدهد. خب نمی‌تواند آن مسأله دیگر را رها كند. این، در اینجا این احتیاط با اتقان در عمل منافات ندارد بلكه در راستای احكام در عمل قرار می‌گیرد. امّا در مسائل عبادی مكلّف باید از روی یقین این عمل را انجام بدهد، اینكه این عمل اوست. حالا این كار را انجام بدهم احتیاطاً هم این كار را انجام بدهم این موجب تردید در نفس و در نتیجه عدم آن تأثیر گذاری لازم را برای حركت و برای عبور انسان دارد.

 البتّه راجع به این قضیه بعداً باز صحبت می‌شود فعلًا به عنوان گذرا خدمت دوستان عرض كردم، همین مسأله در مورد مسائل سلوكی است. در مورد مسائل سلوكی است. كسی كه وسواس دارد سالك نیست. كسی كه وسواس دارد نمی‌تواند حركت بكند. كسی كه نسبت به مسائل وسواس دارد و نمی‌داند ...

 آقایان! دوستان! ما مگر غیر از آنچه كه از بزرگان و از ائمّه در كارهایمان در كارهایی كه انجام می‌دادند ما دیدیم باید تبعیت كنیم؟ ما غیر از آنچه كه مگر از آنها مشاهده می‌كردیم، آن لباسی را كه ما می‌پوشیم آن لباس را هم آنها هم می‌پوشیدند. آن كارهایی كه ما در طول روزمرّه انجام می‌دهیم آن كارها را آنها هم انجام می‌دادند، آنها هم انجام می‌دادند. آن برنامه‌های اشتغال، بازار و تجارت و بیا و برو و درس و بحث و مسائل منزل و خارج و اینها كه بودیم آنها هم انجام می‌دادند. هیچ وقت آنها امر غیر عادی انجام نمی‌دادند. در مسأله طهارات و نجاسات و در

 مسائل عبادات هیچ وقت آنها نمی‌آمدند یك مسائل غیر عادی را به خود بوجود بیاورند یك حریمی دور خود بوجود بیاورند، اصلًا نجاست به آنها هیچ ترشّح نكند. دیده‌اید بعضی‌ها می‌گویند در این چیزها كه فرض بكنید كه اهل بعضی از كارهای غیرعادی می‌گویند فلانی را برد در كجا دورش یك خط كشید نمی‌دانم توی این خط دیگر فرض بكنید حیوانات داخل نمی‌شدند نمی‌دانم مار و عقرب داخل نمی‌شدند سوسك و نمی‌دانم از این حرفها نمی‌آمدند. اینها كه برنامه‌شان اینطور نبود. دور خودشان و دور حدود خودشان یك خط نمی‌كشیدند كه حالا فرض كنید كه ترشحی به آنها نشود یا فرض كنید كه ... نه عادی، همان لباس كتان و پشمی كه ما می‌پوشیم آنها هم می‌پوشیدند. همانطوری كه ما در زندگی كار انجام می‌دهیم آنها هم انجام می‌دادند. همانطور كه ما با این مسائل در ارتباط هستیم آنها هم ارتباط داشتند، همانطور كه ما تكبیرة الإحرام می‌گوییم آنها هم همین‌طور تكبیرة الاحرام ... هیچ وقت دیده‌اید فرض بكنید كه من ندیدم در تمام كه یك فرض كنید ولّی خدا یا فرض كنید كه حالا به ولایت هم نرسیده در طول ولایت، در طول حركت، در طول سلوك مرتباً بگوید اللَه اكبر دوباره دست را ... نشد دوباره اللَه اكبر، نشد این چیزها را نداریم. این چیزها را اصلًا مشاهده نكردیم. یا فرض كنید كه نسبت به ادای كلمات در نماز آنچنان در تلفّظ فرو بروند كه اصلًا نفهمند خدا كجای قضیه است، پیغمبرش كجای قضیه است، نمی‌دانم فرض كنید با كی‌

 دارند حرف می‌زنند؟ تو داری با خودت حرف می‌زنی یا داری با خدا حرف می‌زنی؟ تو داری جمله پردازی می‌كنی یا داری با خدا حرف می‌زنی؟ آقا جان نمازی كه می‌خوانی خدا در مقابل شماست فرض بكنید الآن خدا آمده در اینجا یا فرض كنید كه حالا خدا كه نمی‌تواند بیاید، حالا یك مثال چیز بزنیم:

 فرض كنید كه امام زمان علیه‌السّلام، امام زمان ارواحنا فداه حضرت آمده‌اند تشریف آورده‌اند در اینجا و شما می‌خواهید یك مطلبی را فرض كنید كه می‌خواهید به امام زمان بگویید. یابن رسول اللَه ما، حاجات ما را ... چكار می‌كنید! یا بن رسول اللَه حاجات ما را اینجوری حرف می‌زنید؟ ح را از آن مخرج. حضرت می‌گوید چه داری می‌گویی؟ با من داری حرف می‌زنی یا داری مرتباً حرفت را درست می‌كنی؟ مسأله نماز همین است، مسئله نماز همین است. یابن رسول اللَه حاجات ما را روا بفرمایید. این چه قسم صحبت كردن است؟ یابن رسول اللَه حاجات ما را بده. خب همین جور ما باید با خدا صحبت كنیم. خدا هم همین‌طور در مقابل ماست. خدا می‌گوید آخر تو داری با من حرف می‌زنی یا داری عبارت نماز را ادا می‌كنی؟ و واقعاً چقدر ما دور هستیم و چقدر از آن منبع شریعت فاصله گرفتیم كه تمام كارهای ما و تمام عبادات ما و تمام آنچه را كه موجب قرب ما هست و باید این عمل در راستای حركت ما و عبور ما و توجّه نفس ما قرار بگیرد به سمت پروردگار، صرف در امور ظاهری و لفظ پردازی و تعبیرات و این كار را

 درست بكنم و آن كار را انجام بدهم و اینطور بكنم به طوری كه اصلًا از خدا خبری نیست در كار ما، از خدا خبری نیست در عبادت ما.

 اینجاست كه مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه به مرحوم مطهری فرمودند: پس كی نماز می‌خوانی؟ تو كه دائماً، حالا صد رحمت به مرحوم مطهّری كه باز در حال نماز مشغول تخلیه خواطر و مشغول تخلیه افكار است. ما مشغول تخلیه افكار هم نیستیم، ما مشغول پرداختن به الفاظیم كه‌ (وَ لَا الضَّالِّينَ) ضادش از كجای دهان برآید و فرض بكنید كه‌ (نَسْتَعِينُ) عین از كجا بیاید؟ نه آقاجان عین از هركجا می‌خواهد در آید، در آید، ضاد از هر جا می‌خواهد بیاید، بیاید. ببین الآن به چی داری فكر می‌كنی؟ با كی داری حرف می‌زنی؟ چه شخصی در مقابلت است؟ چرا؟ چون در مقابل نمی‌بینیم كسی را. اگر در مقابل می‌دیدیم كه آن كسی كه داریم با او صحبت می‌كنیم در جلوی ما ایستاده، در كنار ما ایستاده، پشت سرماست، و در بالای ماست و در تمام جوانب وجودی ماست، آن موقع اصلًا دیگر به لفظ فكر نمی‌كردیم. بله انسان باید ابتداعاً در آن حدود امكان نسبت به قرائت اهتمام داشته باشد، امّا وقتی كه آن قرائت را دیگر یاد گرفت دیگر نباید در ذهنش دنبال‌

 (وَ لَا الضَّالِّينَ) باشد، اگر دنبال‌ (وَ لَا الضَّالِّينَ) بودید همان مقدار خدا پنهان شد. حالا من دیگر مطلب را گفتم. اگر دنبال‌ (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) به همان مقدار خدا پنهان شد، رفت. شما ماندید و یك الفاظ، شما هستید و یك مقدار رنج و تعبی كه نتیجه كافی و لازم را برای شما به ارمغان نیاورده. درست؟

 لذا در مسأله وسواس در این مسأله نهایت كلام بزرگان این بود كه سالك نباید وسواس داشته باشد. سالك نباید داشته باشد. باید وسواس را ترك كند. تا احتمال می‌دهد اشتباه كرده اعتنا نكند باید بگوید درست است، شما می‌خواهید قبول بكنید این نماز را یا خدا می‌خواهد قبول بكند؟ خدا می‌گوید این درست است. خدا می‌گوید درست است دیگر. شما می‌خواهید این را بپذیرید یا خدا می‌خواهد بپذیرد؟ آنوقت این مسأله موجب می‌شود كه انسان در درون خودش و در نفس خودش نسبت به هر مطلبی كه پیش بیاید شك می‌كند و این شخص هیچ وقت نمی‌تواند قدم روی قدم بگذارد. هیچ وقت نمی‌تواند رشد داشته باشد. درست شد؟ این از مسائل،

 البتّه راجع به مسائل اجتماعی و بعضی از خصوصیات دیگر مطالب دیگری هست و همین‌طور راجع به مسائل شخصی ارتباطات، ارتباطات با افراد كه تمام‌

 اینها در قالب تدبیر و در قالب تنظیم می‌تواند قرار بگیرد كه امیدواریم اگر خداوند توفیق بدهد در فرصتهای دیگر در خدمت دوستان باشیم. خداوند ان‌شاءاللَه ما را در زمره عاملین به تكالیف خودش قرار بدهد، و تصوّر نكنیم كه فقط پرداختن به یك سری امور و بعضی از تصوّرات و تخیلات و خود را در قالب و جریان دیدن، مطلب را تمام می‌كند و بدون توجّه به آنچه را كه خدای متعال به عنوان تكلیف و به عنوان وظیفه، همانطوری كه بزرگان هم فرمودند.

 یادم است مرحوم آقا در سال آخر حدود یك سال آخر حیاتشان یك صحبتی را فرمودند كه در ابتدای آن صحبت این جمله و این عبارت در ذهنم هست كه فرمودند رفقا تصّور نكنید كه سلوك با شعار تمام می‌شود و سلوك بدون عمل انسان را به نتیجه می‌رساند، اینطور نیست. بعد فرمودند من وظیفه خودم را در ابلاغ ادا كردم دیگر خودتان می‌دانید، در روز قیامت نیایید بیایید بگویید كه ما اینطور نشدیم، ما آنطور نشدیم، ما چه نشدیم. سلوك بدون عمل و سلوك بدون تعهّد نسبت به مسائل و سلوك بدون اتقان هیچ ثمره‌ای را برای انسان ندارد، بلكه بخواهم عرض بكنم كار را در آنطرف مشكل می‌كند. چون خدا می‌گوید من چشمت را باز كردم حالا افراد دیگر خب ممكن است بیایند بگویند خدایا متوجّه نشدیم. مطلب به گوش ما نرسید. مسأله را ما نیافتیم. ولی وقتی كه خدا چشم را باز كرد آن موقع كار دیگر مشكل است.

 امیدواریم كه خداوند دست ما را بگیرد و ما را موفّق كند بر اینكه آنطور كه می‌خواهد باشیم امیدواریم كه خداوند متعال در این ایام محترم كه ایام ذیقعده و ذیحجّه هست و بسیار تأكید شده در روزه گرفتنش مخصوصاً در آن دهه اوّل ذیحجّه و در توجّه و ابتهال همان طوری كه مرحوم آقا هم دستور می‌دادند نسبت به دوستانشان در همین چهل روز كه از آن تعبیر به اربعین حضرت موسی می‌شود، امیدواریم كه خداوند در این ایام مبارك از آن فیوضاتی كه برای اولیاء خودش مقدّر كرده است ما را بی نصیب نگرداند.

 اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

1. ١- سوره مريم (١٩) آيه ٥٤ [↑](#footnote-ref-1)